

Submit Date: 23 September 2025

Revise Date: 07 February 2026

Accept Date: 14 February 2026

Initial Publish: 23 July 2026

Final Publish: 22 December 2026

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Selectivity in the Prosecution of International Crimes: Strategic Necessity or Threat to the Court's Impartiality

Mohammadreza Elik¹, Alireza Milani^{2*}, Karim Salehi³

1. Department of Law, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

2. Department of Law, Isl.C., Islamic Azad University, Islamshahr, Iran

3. Department of Law, ShQ.C., Islamic Azad University, Shahr-e Qods, Iran

* Corresponding Author's Email: 006247384@iau.ir

ABSTRACT

Criminal prosecution before the International Criminal Court, unlike domestic criminal justice systems, operates within a context characterized by political fragmentation, the absence of centralized enforcement mechanisms, and a profound reliance on state cooperation. Within such a structure, the prosecutorial process cannot be understood merely as a legal act; rather, it constitutes a complex set of strategic decisions that carry extensive legal, normative, political, and symbolic consequences. Adopting an analytical-institutional approach, this article argues that criminal prosecution at the International Criminal Court is governed by a multilayered strategic framework composed of prosecutorial discretion as enshrined in the Rome Statute, institutional strategic planning, thematic policy documents, and operational choices throughout the prosecution cycle. The findings of the study demonstrate that prosecutorial discretion, as the structural core of this framework, functions not only as an instrument of law enforcement but also as the principal mechanism for the construction of meaning within international criminal law. Strategic decisions concerning the selection of situations, the gravity of crimes, prioritization of those most responsible, and the implementation of the principle of complementarity play a decisive role in shaping legal narratives of mass violence and establishing normative hierarchies among international crimes. At the same time, the unavoidable reliance on selectivity exposes the Court to significant challenges relating to legitimacy, transparency, and institutional coherence. By examining prosecutorial strategy at different stages of the prosecution cycle—from preliminary examinations to the closure of situations—the article demonstrates that the success or failure of the International Criminal Court depends less on the formal existence of legal rules and more on the coherence, rationality, and transparency of the strategic judgments exercised by the Office of the Prosecutor. Ultimately, it is concluded that prosecutorial strategy is not merely an ancillary managerial tool, but rather the normative engine of international criminal justice and a decisive factor in realizing—or undermining—the promise of ending impunity.

Keywords: *International Criminal Court; Office of the Prosecutor; prosecutorial strategy; selectivity*

How to cite: Elik, M., Milani, A., & Salehi, K. (2026). Selectivity in the Prosecution of International Crimes: Strategic Necessity or Threat to the Court's Impartiality. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 4(5), 1-14.



تاریخ ارسال: ۱ مهر ۱۴۰۴
تاریخ بازنگری: ۱۸ بهمن ۱۴۰۴
تاریخ پذیرش: ۲۵ بهمن ۱۴۰۴
تاریخ چاپ اولیه: ۱ مرداد ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

گزینش گری در تعقیب جرایم بین‌المللی: ضرورت راهبردی یا تهدیدی برای بی‌طرفی دیوان

محمدرضا الیکا^۱، علیرضا میلانی^{۲*}، کریم صالحی^۳

۱. گروه حقوق، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. گروه حقوق، واحد اسلامشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلامشهر، ایران
۳. گروه حقوق، واحد شهرقدس، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرقدس، ایران
* پست الکترونیک نویسنده مسئول: 006247384@iau.ir

چکیده

تعقیب کیفری در دیوان کیفری بین‌المللی، برخلاف نظام‌های کیفری داخلی، در بستری از پراکندگی سیاسی، فقدان سازوکارهای اجرایی متمرکز و وابستگی شدید به همکاری دولت‌ها صورت می‌گیرد. در چنین ساختاری، فرایند تعقیب را نمی‌توان صرفاً یک کنش حقوقی دانست، بلکه مجموعه‌ای از تصمیم‌های راهبردی است که پیامدهای حقوقی، هنجاری، سیاسی و نمادین گسترده‌ای به همراه دارد. این مقاله با اتخاذ رویکردی تحلیلی-نهادی، استدلال می‌کند که تعقیب کیفری در دیوان کیفری بین‌المللی تحت حاکمیت یک چارچوب راهبردی چندلایه قرار دارد که از اختیار دادستانی مندرج در اساسنامه رم، برنامه‌ریزی راهبردی نهادی، اسناد سیاست‌گذاری موضوعی و انتخاب‌های عملیاتی در سراسر چرخه تعقیب تشکیل شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اختیار دادستانی، به‌عنوان هسته ساختاری این چارچوب، نه تنها ابزار اعمال قانون، بلکه سازوکار اصلی تولید معنا در حقوق کیفری بین‌المللی است. تصمیم‌های راهبردی مربوط به گزینش وضعیت‌ها، شدت جرم، تمرکز بر مسئولان اصلی و اجرای اصل مکمل‌بودن، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به روایت‌های حقوقی از خشونت‌های گسترده و سلسله‌مراتب هنجاری جرایم بین‌المللی ایفا می‌کنند. در عین حال، اتکای اجتناب‌ناپذیر بر گزینش‌گری، دیوان را با چالش‌های جدی مشروعیت، شفافیت و انسجام مواجه می‌سازد. مقاله با بررسی راهبرد دادستانی در مراحل مختلف چرخه تعقیب (از بررسی‌های مقدماتی تا خاتمه وضعیت) نشان می‌دهد که ناکامی یا موفقیت دیوان کیفری بین‌المللی بیش از آنکه صرفاً تابع قواعد حقوقی باشد، به انسجام، عقلانیت و شفافیت داورهای راهبردی دفتر دادستانی وابسته است. در نهایت، نتیجه‌گیری می‌شود که راهبرد دادستانی نه یک ابزار مدیریتی فرعی، بلکه موتور هنجاری عدالت کیفری بین‌المللی و عامل تعیین‌کننده در تحقق یا ناکامی وعده پایان دادن به بی‌کیفرمانی است.

کلیدواژگان: دیوان کیفری بین‌المللی، دفتر دادستانی، راهبرد تعقیب کیفری، گزینش‌گری

نحوه استناددهی: الیکا، محمدرضا، میلانی، علیرضا، و صالحی، کریم. (۱۴۰۵). گزینش‌گری در تعقیب جرایم بین‌المللی: ضرورت راهبردی یا تهدیدی برای بی‌طرفی دیوان. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۴(۵)، ۱-۱۴.



با وجود تصریح اساسنامه به چارچوب‌های حقوقی مشخص، در عمل و در رویه قضایی دیوان کیفری بین‌المللی، قضات ناگزیر به مراجعه و استناد به قواعد حقوق بین‌الملل عرفی بوده‌اند و در مقام پذیرش یا رد این قواعد، دیدگاه‌ها و تحلیل‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند. در میان آراء و تصمیمات صادره، برخی پرونده‌ها به‌طور ویژه واجد مباحث بنیادین در ارتباط با جایگاه حقوق بین‌الملل عرفی و نسبت آن با اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها هستند. از جمله مهم‌ترین این موارد، پرونده دادستان در خصوص وضعیت دارفور است که به‌طور برجسته، چالش‌های نظری و عملی ناشی از اتکای دیوان به قواعد عرفی را در فرآیند تعقیب و رسیدگی کیفری بین‌المللی آشکار می‌سازد (Kafaeifar et al., 2023). این مقاله استدلال می‌کند که فرایند تعقیب در دیوان کیفری بین‌المللی توسط یک چارچوب راهبردی چندلایه هدایت می‌شود که از عناصر زیر تشکیل شده است:

۱. اختیار دادستانی مندرج در اساسنامه رم،
۲. برنامه‌ریزی راهبردی نهادی،
۳. اسناد سیاست‌گذاری موضوعی و آیینی،
۴. انتخاب‌های عملیاتی در سراسر چرخه تعقیب.

درک این چارچوب برای ارزیابی هم‌زمان کارآمدی و مشروعیت دیوان کیفری بین‌المللی امری ضروری است.

۱- اختیار دادستانی به‌عنوان هسته ساختاری راهبرد در دیوان

کیفری بین‌المللی

بر اساس ماده ۱۳ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، آغاز صلاحیت دیوان برای تعقیب و رسیدگی کیفری از سه مسیر مشخص امکان‌پذیر است. مسیر نخست زمانی محقق می‌شود که یکی از دولت‌ها، وضعیتی را که در آن ارتکاب یک یا چند جرم مشمول صلاحیت دیوان رخ داده است، به دادستان دیوان ارجاع دهد. مسیر دوم به نقش شورای امنیت سازمان ملل متحد اختصاص دارد؛ به این معنا که شورا می‌تواند وضعیتی را که اگر وقوع آن در قلمرو

دیوان بین‌المللی کیفری یک سیستم کیفری فراملی با شرایط و محدوده فراگیری خاص خود می‌باشد. دولت‌ها با پیوستن به آن بعنوان مکمل نظام کیفری داخلی خویش، اجرا و در شرایطی نظارت و برتری آن را پذیرفته‌اند (Kafaeifar et al., 2023; Momeni & Yousefi, 2020; Varvaei et al., 2020).

تعقیب کیفری نزد دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) به‌طور بنیادین با تعقیب کیفری در سطح داخلی متفاوت است. دادستان‌های داخلی در چارچوب یک نظم حقوقی نسبتاً منسجم فعالیت می‌کنند، از سازوکارهای اجرایی برخوردارند و در درون یک اجتماع سیاسی معین عمل می‌نمایند. در مقابل، دفتر دادستانی دیوان کیفری بین‌المللی (OTP) در یک نظام بین‌المللی پراکنده فعالیت می‌کند که فاقد مرجع متمرکز اجرای قهری است و با حمایت سیاسی نامتوازن و وابستگی ساختاری به همکاری دولت‌ها مشخص می‌شود.

در چنین محیطی، تعقیب کیفری را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان یک کنش حقوقی خالص درک کرد. هر تصمیم دادستانی - اعم از آغاز یک بررسی مقدماتی، شروع تحقیق، انتخاب عناوین اتهامی یا توقف تعقیب - پیامدهایی حقوقی، سیاسی، اخلاقی و نمادین به همراه دارد. از این رو، «راهبرد» به سازوکاری تبدیل می‌شود که از طریق آن، دفتر دادستانی آرمان‌های ایده‌آل عدالت کیفری بین‌المللی را با محدودیت‌های عملی آن آشتی می‌دهد. در مرحله بعد دادستان باید مشخص کند که مورد مشمول ماده «۸۷» اساسنامه است. این ماده مقرر می‌دارد: «با توجه به بند ۴ مقدمه و ماده ۸، دیوان تصمیم خواهد گرفت که در موارد ذیل موضوعی توسط دیوان غیر قابل رسیدگی است: آن موضوع توسط دولتی که بر آن صلاحیت دارد، در دست تحقیق یا تعقیب است، مگر آن که آن دولت حقیقتاً مایل یا قادر به اجرای تحقیق یا تعقیب نباشد» (Rezaei & Shakeri, 2018).

دولت‌های غیرعضو اساسنامه باشد به دادستان دیوان ارجاع کند. در نهایت، سومین طریق آغاز تعقیب ناظر به اختیار مستقل دادستان است که مطابق ماده ۱۵ اساسنامه، می‌تواند رأساً و بر مبنای اطلاعات و داده‌های واصله، اقدام به شروع تحقیقات و تعقیب کیفری نماید (Varvaei et al., 2020).

مطابق مقررات منشور سازمان ملل متحد، تصمیم‌گیری شورای امنیت در موضوعاتی نظیر ارجاع یک وضعیت به دیوان مستلزم احراز اکثریت لازم، یعنی رأی موافق دست‌کم ۹ نفر از مجموع ۱۵ عضو شورا است؛ افزون بر این، تحقق چنین تصمیمی منوط به آن است که هیچ‌یک از اعضای دائم شورا از حق وتوی خود استفاده نکنند. از سوی دیگر، شورای امنیت تنها در صورتی می‌تواند وضعیت معینی را به دیوان ارجاع دهد که به این جمع‌بندی برسد اقدامات ارتكابی واجد چنان شدت و گستره‌ای است که صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید. با این حال، نباید از رویکرد دوگانه و گزینشی شورای امنیت در برخورد با وضعیت‌های مشابه غافل شد؛ رویکردی که بی‌تردید ریشه در ساختار و ملاحظات سیاسی این نهاد دارد، چنان‌که در خصوص بحران‌های سوریه و بحرین مشاهده می‌شود و شورای امنیت تاکنون علی‌رغم وقوع وقایع گسترده، اراده‌ای برای ارجاع وضعیت این کشورها به دیوان کیفری بین‌المللی از خود نشان نداده است (Mir Mohammad Sadeghi & Rahmati, 2018).

در کانون راهبرد دادستانی در دیوان کیفری بین‌المللی، مفهوم «اختیار» قرار دارد. برخلاف نظام‌های کیفری داخلی که در آن‌ها اختیار دادستانی غالباً به واسطه کنترل‌های سلسله‌مراتبی، پاسخ‌گویی سیاسی و سازوکارهای اجرایی جامع محدود می‌شود، دادستان دیوان کیفری بین‌المللی اختیار خود را در چارچوب یک نظم بین‌المللی غیرمتمرکز و از نظر سیاسی پراکنده اعمال می‌کند. این اختیار امری تصادفی یا حاشیه‌ای نیست؛ بلکه به‌صورت آگاهانه و

تعمدی به‌عنوان یک ویژگی ساختاری عدالت کیفری بین‌المللی در اساسنامه رم نهاده شده است.

اساسنامه رم به دادستان این اختیار را می‌دهد که رأساً تحقیقات را آغاز کند، مشروط به اخذ مجوز قضایی، و ارزیابی نماید که آیا پرونده‌ها واجد شرایط صلاحیت، قابلیت پذیرش و منافع عدالت هستند یا خیر. نکته اساسی آن است که این معیارها با عبارات باز و غیرصریح تنظیم شده‌اند و فضای قابل توجهی برای تفسیر باقی می‌گذارند. برای مثال، مفاهیمی چون «شدت جرم» یا «منافع عدالت» به‌طور جامع تعریف نشده‌اند و در نتیجه، مستلزم داوری ارزشی و ارزیابی تحلیلی‌اند، نه اجرای مکانیکی قواعد.

این طراحی بازتاب‌دهنده اذعان تدوین‌کنندگان اساسنامه به این واقعیت است که تعقیب کیفری بین‌المللی نمی‌تواند بر پایه اجرای خودکار قانون عمل کند. بلکه نیازمند قضاوت راهبردی است که بتواند به مقاومت‌های سیاسی، پیچیدگی‌های ادله اثبات و محدودیت‌های نهادی پاسخ دهد. بدین ترتیب، اختیار دادستانی به فضای حقوقی‌ای تبدیل می‌شود که راهبرد در درون آن شکل می‌گیرد.

در عین حال، اختیار دادستانی مخاطراتی برای مشروعیت به همراه دارد. از آنجا که دیوان کیفری بین‌المللی فاقد بنیان دموکراتیکی مشابه نظام‌های داخلی است، تصمیم‌های اختیاری آن اغلب از حیث جانبداری، گزینش‌گری یا انگیزه‌های سیاسی مورد انتقاد قرار می‌گیرند. در نتیجه، راهبردهای دفتر دادستانی باید نه تنها مؤثر، بلکه از نظر هنجاری قابل دفاع، شفاف و در طول زمان منسجم باشند (Kreß, 2000).

۲- محدودیت‌های ساختاری مؤثر بر شکل‌گیری راهبرد دادستانی

۲-۱- کمبود منابع و منطق گزینش‌گری

یکی از تعیین‌کننده‌ترین عوامل حاکم بر راهبرد دادستانی در دیوان کیفری بین‌المللی، عدم تعادل ساختاری میان مأموریت و ظرفیت

در نتیجه، راهبرد دادستانی در دیوان شامل عناصری می‌شود که در نظام‌های داخلی یا بی‌ربط یا حتی ناموجه تلقی می‌گردند. دفتر دادستانی ناگزیر است هم‌زمان محاسبات دیپلماتیک انجام دهد و در عین حال، ظاهر و ماهیت بی‌طرفی حقوقی را حفظ کند. این تنش، یکی از ویژگی‌های شاخص تعقیب کیفری بین‌المللی است (Kleffner, 2008).

۳- اصول راهبردی بنیادین حاکم بر تصمیم‌گیری دادستانی

۳-۱- تمرکز بر «مسئولان اصلی»

راهبرد تمرکز بر افرادی که «بیشترین مسئولیت» را در ارتکاب جنایات بین‌المللی دارند، به یکی از ارکان سیاست تعقیب در دیوان کیفری بین‌المللی تبدیل شده است. این رویکرد بر مبانی هنجاری و عملی استوار است.

از منظر هنجاری، تعقیب رهبران سیاسی و نظامی عالی‌رتبه این اصل را تثبیت می‌کند که حقوق کیفری بین‌المللی متوجه تصمیم‌گیرندگان است، نه صرفاً مجریان جزء. این رویکرد تأکید می‌کند که جنایات گسترده، اعمالی خودجوش نیستند، بلکه نتیجه سیاست‌ها و ساختارهای فرماندهی سازمان‌یافته‌اند.

از منظر عملی، تمرکز بر رهبران به دفتر دادستانی امکان می‌دهد با حداقل‌سازی حجم پرونده‌ها، بیشترین تأثیر را ایجاد کند. با متمرکز کردن منابع بر تعداد محدودی از متهمان شاخص، دیوان می‌کوشد آرای معتبری صادر کند که حافظه تاریخی و هنجارهای حقوق بین‌الملل را شکل دهند.

باین‌حال، این راهبرد هزینه‌هایی نیز دارد. در مواردی که رهبران ارشد دستگیر نمی‌شوند، کل یک وضعیت ممکن است دچار رکود شود. افزون بر آن، قربانیان ممکن است احساس دوری از عدالت داشته باشند، زمانی که عاملان مستقیم آسیب هرگز تحت تعقیب قرار نمی‌گیرند. بنابراین، تمرکز بر رهبری، بیش از آنکه راه‌حلی ایده‌آل باشد، نوعی مصالحه راهبردی است (Stahn, 2012).

۳-۲- شدت جرم به‌عنوان صافی راهبردی و هنجاری

است. صلاحیت دیوان بالقوه شامل ارتکاب جنایات شدید در سراسر جهان، با هزاران مرتکب و میلیون‌ها قربانی می‌شود. با این حال، دفتر دادستانی با منابع مالی محدود، نیروی انسانی اندک و نظارت بودجه‌ای سخت‌گیرانه از سوی دولت‌های عضو فعالیت می‌کند.

این محدودیت ساختاری، گزینش‌گری شدید را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. راهبرد به ابزاری تبدیل می‌شود که از طریق آن، دفتر دادستانی تعیین می‌کند کدام بی‌عدالتی‌ها به رسمیت حقوقی شناخته شوند و کدام یک خارج از دسترس دیوان باقی بمانند. این گزینش‌گری، برخلاف ظاهر اداری آن، پیامدهای عمیق هنجاری دارد: زیرا روایت جهانی مسئولیت‌پذیری را شکل می‌دهد و مشخص می‌کند رنج چه کسانی در قالب حقوقی به رسمیت شناخته می‌شود.

بدون یک چارچوب راهبردی، اقدامات دادستانی در معرض خودسری یا اغراق نمادین قرار می‌گرفت. راهبرد به دفتر دادستانی امکان می‌دهد توضیح دهد که چرا بر برخی مخاصمات، برخی جرایم و برخی مرتکبان تمرکز می‌کند، حتی در شرایطی که جرایمی به همان اندازه شدید در نقاط دیگر جهان رخ می‌دهند.

۲-۲- وابستگی به همکاری دولت‌ها به‌عنوان یک قید راهبردی محدودیت تعیین‌کننده دیگر، وابستگی کامل دیوان به همکاری دولت‌هاست. دیوان فاقد نیروی پلیس، قدرت اجرای دستگیری و اختیار اجبار دولت‌ها به ارائه ادله است. از این‌رو، هر راهبرد دادستانی باید با آگاهی از واقعیت‌های سیاسی طراحی شود. این وابستگی، منطق تعقیب را به‌طور بنیادین دگرگون می‌کند. تصمیم‌ها نه تنها بر اساس استحکام حقوقی، بلکه با توجه به ارزیابی‌هایی نظیر موارد زیر اتخاذ می‌شوند:

- احتمال دستگیری متهمان،
- امکان واقعی جمع‌آوری ادله،
- قابلیت حمایت و حفاظت از شهود.

اگرچه «شدت جرم» به طور رسمی به عنوان یک معیار حقوقی قابلیت پذیرش مطرح می شود، اما در عمل به یک سازوکار رتبه بندی راهبردی تبدیل شده است. دفتر دادستانی باید نه تنها ارزیابی کند که آیا جرایم به اندازه کافی شدید هستند، بلکه آن ها را در مقایسه با سایر پرونده های بالقوه ای که برای جلب توجه دادستانی رقابت می کنند، بسنجد.

این فرایند ارزیابی مستلزم داوری های کیفی درباره رنج، آسیب و برانگیختگی اخلاقی است. تصمیم گیری درباره اینکه آیا آوارگی گسترده شدیدتر از اعدام های هدفمند است، یا اینکه آیا جرایم نمادین باید بر مقیاس عددی اولویت یابند، ذاتاً ارزش محور است. از این رو، راهبرد در نقطه تلاقی حقوق و استدلال اخلاقی عمل می کند.

با اولویت بخشی به برخی اشکال آسیب نسبت به دیگر اشکال، دفتر دادستانی در شکل دهی به سلسله مراتب هنجاری جرایم بین المللی نقش ایفا می کند. این امر نشان می دهد که راهبرد دادستانی صرفاً عملیاتی نیست، بلکه در شکل دادن به معنای حقوق کیفری بین المللی نقش سازنده دارد (Mullins & Rothe, 2010).

۳-۳-۳- مکمل بودن مثبت به عنوان یک راهبرد نظام مند

مفهوم مکمل بودن مثبت بیانگر بازتعریف راهبردی نقش دیوان در نظام جهانی عدالت کیفری است. به جای آنکه دیوان خود را مجری اصلی حقوق کیفری بین المللی بداند، می کوشد به عنوان محرک مسئولیت پذیری در سطح داخلی عمل کند.

این راهبرد به دفتر دادستانی اجازه می دهد نفوذ خود را فراتر از حجم محدود پرونده هایش گسترش دهد. با تشویق دولت ها به تعقیب جرایم در سطح داخلی، دیوان از اقتدار خود برای تکثیر آثار مسئولیت پذیری بهره می گیرد. هم زمان، با احترام به حاکمیت ملی در مواردی که رسیدگی واقعی وجود دارد، از واکنش های سیاسی می کاهد.

با این حال، مکمل بودن مثبت به شدت وابسته به زمینه است. در شرایطی که رسیدگی های داخلی صرفاً پوششی برای مصون سازی مرتکبان هستند، واگذاری راهبردی می تواند عدالت را تضعیف کند. از این رو، دفتر دادستانی باید به طور مستمر ارزیابی کند که آیا مکمل بودن در خدمت پاسخ گویی است یا صرفاً بی کیفرمانی را مشروع جلوه می دهد.

۴- برنامه ریزی راهبردی به عنوان ابزار کنترل نهادی

برنامه های راهبردی اتخاذ شده توسط دفتر دادستانی، تلاشی برای نهادینه سازی اختیار دادستانی محسوب می شوند. این برنامه ها به جای اتکای صرف بر تصمیم گیری های موردی، اهداف بلندمدت، اولویت های موضوعی و معیارهای عملیاتی را مشخص می کنند.

برنامه ریزی راهبردی مخاطبان متعددی دارد. در سطح داخلی، کارکنان را هدایت می کند و انسجام میان وضعیت های مختلف را ارتقا می دهد. در سطح خارجی، اولویت ها را به دولت های عضو، تأمین کنندگان مالی و جامعه مدنی مخابره می کند. از این منظر، راهبرد هم ابزار مدیریتی است و هم ابزار ارتباطی.

با این حال، برنامه ریزی راهبردی انعطاف پذیری را نیز محدود می کند. زمانی که اولویت ها به طور علنی اعلام می شوند، انحراف از آن ها می تواند موجی از انتقادات را برانگیزد. از این رو، دفتر دادستانی باید میان سازگاری و پیش بینی پذیری تعادل برقرار کند؛ تنش که بازتاب دهنده معضل کلان حکمرانی نهادی در سطح بین المللی است (Schabas, 2010).

۵- اسناد سیاستی به مثابه راهبرد عملیاتی شده

اسناد سیاستی، اصول انتزاعی راهبردی را به رهنمودهای عینی برای فعالیت های روزمره دادستانی تبدیل می کنند. این اسناد روش های تحقیق را استاندارد می سازند، رویکردهای اثباتی را شکل می دهند و بر تصمیم های مربوط به تنظیم اتهام تأثیر می گذارند.

تعقیب، توجیه‌پذیر است یا نه. این تصمیم‌گیری شامل ارزیابی عوامل حقوقی، سیاسی و عملی از جمله تمایل دولت‌ها به همکاری، دسترسی به صحنه‌های جرم و امکان حفاظت از شهود است. این ارزیابی‌ها ناگزیر مستلزم پیش‌بینی در شرایط عدم قطعیت و اطلاعات ناقص‌اند.

بعد راهبردی بررسی‌های مقدماتی به‌ویژه در مدیریت بررسی‌های طولانی‌مدت مشهود است. بررسی‌های مقدماتی ممتد ممکن است به‌عنوان ابزاری برای اعمال فشار بر دولت‌ها جهت آغاز تعقیب داخلی تحت اصل مکمل‌بودن مورد استفاده قرار گیرند. اگرچه این رویکرد می‌تواند پاسخ‌گویی ملی را تقویت کند، اما در عین حال نگرانی‌هایی درباره قطعیت حقوقی ایجاد می‌کند؛ زیرا ابهام طولانی‌مدت می‌تواند انتظارات قربانیان و جوامع آسیب‌دیده را تضعیف کند (Robinson, 2011).

بنابراین، بررسی‌های مقدماتی تمرین‌های فنی خشتی نیستند، بلکه انتخاب‌های راهبردی‌اند که تعامل بلندمدت دیوان با یک وضعیت را شکل می‌دهند و اولویت‌های آن را به جامعه بین‌المللی مخابره می‌کنند.

۶-۲- انتخاب وضعیت و آغاز تحقیق: تعهد راهبردی و

تخصیص منابع

تصمیم به آغاز تحقیق رسمی، تعهدی راهبردی از سوی دفتر دادستانی ایجاد می‌کند. پس از صدور مجوز تحقیق، دیوان مسئولیت‌های حقوقی، مالی و حیثیتی‌ای بر عهده می‌گیرد که بازگشت از آن‌ها دشوار است. از این‌رو، راهبرد در این مرحله بر اطمینان از آن متمرکز است که وضعیت انتخاب‌شده واقع‌بینانه قابلیت تولید پرونده‌های قابل تعقیب را دارد.

دفتر دادستانی باید ارزیابی کند که آیا وضعیت مزبور از انسجام واقعی و اثباتی کافی برای پشتیبانی از چندین پرونده در طول زمان برخوردار است یا خیر. این امر مستلزم انتخاب‌های راهبردی درباره:

اگرچه این سیاست‌ها از نظر شکلی الزام‌آور نیستند، اما نیروی شبه‌هنجاری دارند. قضات به‌طور فزاینده‌ای هنگام ارزیابی رفتار دادستانی به آن‌ها استناد می‌کنند و تیم‌های دفاعی از آن‌ها برای به چالش کشیدن ناهماهنگی‌ها بهره می‌برند. بدین ترتیب، دفتر دادستانی به یک هنجارساز غیررسمی تبدیل می‌شود که از طریق سیاست‌گذاری، نه قانون‌گذاری، عمل می‌کند.

در عین حال، تکرار اسناد سیاستی خطر پراکندگی را به همراه دارد. اگر این سیاست‌ها در چارچوبی منسجم و دکترینال ادغام نشوند، ممکن است هم‌پوشانی داشته باشند یا عملکرد دادستانی را به جهات متعارض سوق دهند.

۶- راهبرد در سراسر چرخه تعقیب کیفری

راهبرد دادستانی در دیوان کیفری بین‌المللی به یک لحظه یا تصمیم خاص محدود نمی‌شود. بلکه در سراسر چرخه حیات یک پرونده، از نخستین مراحل گردآوری اطلاعات تا ملاحظات پس از دادرسی درباره خاتمه وضعیت، گسترش می‌یابد. هر مرحله از فرایند تعقیب مستلزم محاسبات راهبردی خاص خود است، اما این مراحل به‌طور متقابل به یکدیگر وابسته‌اند. خطاهای راهبردی در مراحل اولیه اغلب در مراحل بعدی بازتاب می‌یابند و قابلیت پیگیری پرونده‌ها و در نهایت مشروعیت دیوان را تضعیف می‌کنند.

۶-۱- بررسی‌های مقدماتی: راهبرد به‌مثابه دروازه‌بانی صلاحیتی

و سیاسی

بررسی‌های مقدماتی نخستین و شاید سرنوشت‌سازترین مرحله راهبردی در چرخه تعقیب هستند. در این مرحله، دفتر دادستانی تعیین می‌کند که آیا جرایم ادعایی در صلاحیت دیوان قرار دارند و آیا معیارهای قانونی قابلیت پذیرش محقق شده‌اند یا خیر. اما فراتر از این ارزیابی‌های حقوقی رسمی، بررسی‌های مقدماتی به‌عنوان سازوکاری راهبردی برای پالایش عمل می‌کنند.

دفتر دادستانی باید تصمیم بگیرد که آیا سرمایه‌گذاری منابع نهادی در یک وضعیت بالقوه، با توجه به رقابت جهانی و احتمال موفقیت

- دامنه جغرافیایی و زمانی تحقیقات،

- دسته‌های جرایم اولویت‌دار،

- و تخصیص تیم‌ها و منابع تحقیقاتی است.

تحقیقات بیش‌ازحد گسترده می‌توانند منابع را مستهلک کرده و پرونده‌های ضعیفی ایجاد کنند، درحالی‌که تحقیقات بیش‌ازحد محدود ممکن است نتوانند ماهیت ساختاری جرم‌انگاری را منعکس سازند. تعادل راهبردی برای پرهیز از هر دو افراط ضروری است (Stahn, 2008).

۶-۳- راهبرد تحقیق: ساخت روایت‌های حقوقی پایدار

تحقیقات مرحله‌ای هستند که راهبرد دادستانی بیشترین نمود و بیشترین آسیب‌پذیری را دارد. در این مرحله، دفتر دادستانی باید الگوهای پیچیده خشونت را به روایت‌هایی حقوقی و منسجم تبدیل کند که بتوانند اتهامات کیفری را فراتر از شک معقول پشتیبانی کنند.

تصمیم‌های راهبردی تعیین می‌کنند:

- کدام وقایع به‌عنوان نماینده الگوهای کلی جرم تلقی شوند،

- کدام شیوه‌های مسئولیت کیفری پیگیری شوند،

- و کدام انواع ادله در اولویت قرار گیرند.

تجربه‌های اولیه دیوان خطرات راهبرد تحقیق ضعیف را نشان داد، به‌ویژه اتکای بیش‌ازحد به شهود داخلی بدون تأیید کافی یا تکیه افراطی بر شهادت در محیط‌های امنیتی ناپایدار. این ناکامی‌ها موجب تغییر راهبردی به‌سوی بنیان‌های اثباتی قوی‌تر، از جمله تحلیل‌های پزشکی قانونی، ادله مستند و داده‌های دیجیتال شد.

بدین ترتیب، راهبرد تحقیق بازتاب‌دهنده فرایند یادگیری نهادی است که در آن، کاستی‌های گذشته رویکردهای آینده دادستانی را باز شکل می‌دهند. (Schabas, 2010, 38)

۶-۴- انتخاب پرونده و تصمیم‌های اتهامی: راهبرد به‌مثابه

چارچوب‌بندی هنجاری

انتخاب پرونده و تنظیم اتهام، هسته هنجاری راهبرد دادستانی را تشکیل می‌دهند. از طریق این تصمیم‌ها، دفتر دادستانی نه تنها تعیین می‌کند چه کسی تعقیب شود، بلکه مشخص می‌سازد که جنایات بین‌المللی چگونه از نظر حقوقی مفهوم‌پردازی و از نظر اجتماعی درک شوند.

ملاحظات راهبردی بر این امر اثر می‌گذارند که آیا اتهامات بر:

- تعداد محدودی از جرایم نمادین یا طیف گسترده‌ای از نقض‌ها،

- مباشرت مستقیم یا شیوه‌های غیرمستقیم مسئولیت،

- مسئولیت رهبری یا جرم‌انگاری سازمانی

متمرکز شوند یا خیر.

راهبرد اتهامی باید میان بلندپروازی حقوقی و واقع‌گرایی اثباتی تعادل برقرار کند. اتهام‌زنی بیش‌ازحد خطر تیره یا رد اتهامات را افزایش می‌دهد، درحالی‌که اتهام‌زنی کمتر از حد ممکن است شدت جرایم را بازتاب ندهد یا انتظارات قربانیان را برآورده نسازد. این تصمیم‌ها روایت تاریخی و اخلاقی تولیدشده توسط عدالت کیفری بین‌المللی را شکل می‌دهند و نقش سازنده راهبرد دادستانی را برجسته می‌سازند (Pampalk & Knust, 2010).

۶-۵- تأیید اتهامات: تعامل راهبردی با نظارت قضایی

مرحله تأیید اتهامات، نظارت قضایی را وارد حوزه راهبرد دادستانی می‌کند. دفتر دادستانی باید ادله کافی برای اثبات وجود دلایل اساسی مبنی بر ارتکاب جرایم از سوی متهم ارائه دهد.

این مرحله به‌عنوان یک نقطه کنترل راهبردی عمل می‌کند. پرونده‌های ضعیف ممکن است فروپاشند، درحالی‌که راهبردهای قوی تأیید می‌شوند. دفتر دادستانی ممکن است بر اساس بازخورد قضایی، اتهامات را تعدیل کند، نظریه‌های حقوقی را اصلاح نماید یا حتی پرونده‌هایی را کنار بگذارد.

خاتمه وضعیت مرحله نهایی راهبرد دادستانی است. این مرحله شامل تعیین آن است که آیا تعامل دفتر دادستانی با یک وضعیت، از طریق تعقیب‌ها، پاسخ‌گویی داخلی یا ترکیبی از هر دو، به اهداف خود دست یافته است یا خیر.

این مرحله غالباً نادیده گرفته می‌شود، اما برای مدیریت انتظارات و حفظ مشروعیت حیاتی است. خروج زود هنگام می‌تواند به اتهام رها سازی بینجامد، درحالی‌که تداوم طولانی مدت بدون نتایج ملموس ممکن است اعتماد به دیوان را فرسایش دهد.

از این رو، راهبرد میراث مستلزم ارتباط‌گیری دقیق با قربانیان، دولت‌ها و جامعه بین‌المللی برای توضیح منطق خاتمه اقدامات دادستانی است.

نهایتاً می‌توان عنوان کرد که در سراسر چرخه تعقیب، راهبرد همچون رشته‌ای پیوسته عمل می‌کند که اختیار حقوقی، امکان‌پذیری عملیاتی و بلندپروازی هنجاری را به هم متصل می‌سازد. ناکامی در یک مرحله اغلب به مراحل بعدی سرایت می‌کند، درحالی‌که راهبرد منسجم هم کارآمدی و هم مشروعیت را تقویت می‌نماید.

بنابراین، درک تعقیب کیفری در دیوان مستلزم آن است که پرونده‌ها نه به عنوان رویدادهای حقوقی منفرد، بلکه به عنوان محصولات حکمرانی راهبردی مستمر دیده شوند. موفقیت عدالت کیفری بین‌المللی در نهایت به انسجام، سازگاری و شفافیت این فرایند راهبردی وابسته است (Stegmiller, 2011).

نتیجه‌گیری

تحلیلی که در این مقاله انجام شد نشان می‌دهد که راهبرد دادستانی در دفتر دادستانی دیوان کیفری بین‌المللی صرفاً یک ابزار مدیریتی فرعی نیست، بلکه موتور هنجاری‌ای است که از طریق آن، حقوق کیفری بین‌المللی به مرحله اجرا درمی‌آید. در نظامی حقوقی که فاقد اجرای متمرکز و متصف به پراکندگی سیاسی است، راهبرد

از این رو، فرایند تأیید هم سازوکار تضمین کیفیت است و هم عرصه‌ای برای تعامل میان اختیار دادستانی و اقتدار قضایی (Stahn, 2009).

۶-۶- راهبرد دادرسی: مدیریت پیچیدگی و انسجام روایی

در مرحله دادرسی، راهبرد دادستانی از انباشت ادله به انسجام روایی و اقناع اثباتی تغییر جهت می‌دهد. دفتر دادستانی باید پرونده خود را به گونه‌ای ارائه کند که از نظر حقوقی دقیق، برای قضات قابل فهم و برای جوامع آسیب‌دیده قابل دسترس باشد.

راهبرد دادرسی شامل ترتیب ارائه شهود، زمینه‌سازی جرایم و پیش‌بینی دفاعیات است. با توجه به طولانی‌بودن و پیچیدگی دادرسی‌های دیوان، خطاهای راهبردی می‌توانند قدرت اقناعی حتی پرونده‌های حقوقی مستحکم را تضعیف کنند.

این مرحله همچنین توانایی دفتر دادستانی در ادغام مشارکت قربانیان بدون خدشه به دادرسی منصفانه را می‌آزماید و بُعد دیگری از موازنه راهبردی را نشان می‌دهد.

۶-۷- تجدیدنظر و راهبرد پس از دادرسی: یادگیری نهادی و

شکل‌دهی به سابقه قضایی

تجدیدنظرها صرفاً واکنش‌هایی به نتایج نامطلوب نیستند، بلکه فرصت‌های راهبردی برای تبیین اصول حقوقی و تقویت دکترین دادستانی‌اند. تصمیم به تجدیدنظر از آراء برائت، مجازات‌ها یا تصمیم‌های آیینی، با توجه به ملاحظات گسترده‌تر مربوط به سابقه قضایی و اعتبار نهادی اتخاذ می‌شود.

راهبرد پس از دادرسی همچنین شامل ارزیابی این است که آیا یک وضعیت به مرحله تکمیل رسیده یا نیازمند پرونده‌های بیشتری برای بازتاب کامل دامنه جرم‌انگاری است. این تصمیم دارای اهمیت نمادین است و نشان می‌دهد که آیا دیوان مداخله خود را کافی یا ناتمام می‌داند (Stahn, 2011).

۶-۸- خاتمه وضعیت و راهبرد میراث

به ابزار اصلی تبدیل می‌شود که از طریق آن، تکالیف حقوقی انتزاعی معنا و مصداق عینی می‌یابند.

در بنیادی‌ترین سطح، راهبرد دادستانی از شرایط ساختاری خود دیوان ناشی می‌شود. اساسنامه رم اختیار را در قلب کارکرد دادستانی قرار داده و اذعان کرده است که اجرای جهانی حقوق کیفری بین‌المللی نه ممکن است و نه مطلوب. باین‌حال، این اختیار در خلأ اعمال نمی‌شود؛ بلکه تحت تأثیر کمبود منابع، وابستگی به همکاری دولت‌ها و حساسیت سیاسی ذاتی تعقیب جنایات گسترده قرار دارد. از این‌رو، راهبرد پاسخی عقلانی به نهادی است که به دفتر دادستانی امکان می‌دهد میان ایده‌آلیسم حقوقی و واقع‌گرایی عملی حرکت کند.

این پژوهش همچنین نشان می‌دهد که انتخاب‌های راهبردی دفتر دادستانی به‌طور فعال محتوای عدالت کیفری بین‌المللی را شکل می‌دهند. تصمیم‌های مربوط به شدت جرم، انتخاب پرونده، مسئولیت رهبری و مکمل‌بودن، صرفاً هنجارهای موجود را اعمال نمی‌کنند؛ بلکه آسیب‌ها را رتبه‌بندی می‌کنند، برخی اشکال قربانی‌شدن را برجسته می‌سازند و تعیین می‌کنند کدام روایت‌های خشونت در سابقه قضایی حفظ شوند. از این منظر، راهبرد دادستانی کارکردی قانون‌سازانه دارد و فراتر از منابع رسمی همچون معاهدات و رویه قضایی، مسیر تحول حقوق کیفری بین‌المللی را تعیین می‌کند.

در عین حال، مرکزیت راهبرد، دیوان را در معرض مخاطرات جدی مشروعیت قرار می‌دهد. گزینش‌گری، هرچند اجتناب‌ناپذیر، زمانی مسئله‌ساز می‌شود که به‌طور ناکافی توجیه یا به‌صورت ناهماهنگ اعمال شود. فقدان یک دکترین منسجم و شفاف دادستانی، ادراک جانبداری، عدم توازن منطقه‌ای یا ابزارانگاری سیاسی را تشدید می‌کند. ابهام راهبردی، به‌ویژه در سطح بررسی‌های مقدماتی و انتخاب وضعیت، قطعیت حقوقی را تضعیف کرده و رابطه دیوان با قربانیان و جوامع آسیب‌دیده را خدشه‌دار می‌سازد.

تحلیل حاضر همچنین تنش میان استقلال دادستانی و نظارت قضایی را برجسته می‌کند. درحالی‌که اختیار راهبردی برای تعقیب مؤثر ضروری است، اختیار بی‌مهار خطر فرسایش پاسخ‌گویی را به همراه دارد. در مقابل، مداخله بیش‌ازحد قضایی می‌تواند استقلال دادستانی را تضعیف کرده و تصمیم‌گیری راهبردی را فلج سازد. این توازن ظریف، بازتاب‌دهنده چالش گسترده‌تری در طراحی نهادی بین‌المللی است: چگونگی آشتی دادن انعطاف‌پذیری با حاکمیت قانون در یک نظام جهانی غیرسلسله‌مراتبی.

در آینده، کارآمدی و اعتبار دیوان کیفری بین‌المللی به توانایی آن در پالایش و یکپارچه‌سازی معماری راهبردی خود وابسته خواهد بود. این امر مستلزم انسجام بیشتر میان برنامه‌های راهبردی، اسناد سیاستی و عملکرد عملیاتی، و نیز تبیین روشن‌تر مبانی هنجاری گزینش‌گری دادستانی است. افزایش شفافیت، به‌ویژه در توضیح اینکه چرا برخی وضعیت‌ها پیگیری یا مختومه می‌شوند، انسجام درونی و مشروعیت بیرونی دیوان را تقویت خواهد کرد.

علاوه بر این، راهبرد دادستانی باید به‌طور فزاینده‌ای به‌صورت نظام‌مند درک شود. دیوان نمی‌تواند و نباید تنها مجری حقوق کیفری بین‌المللی باشد. راهبردهای مکمل‌بودن مثبت، همکاری با سازوکارهای ترکیبی و تعامل با ابتکارات منطقه‌ای پاسخ‌گویی، برای گسترش دامنه عدالت در عین احترام به محدودیت‌های نهادی ضروری‌اند. در این زیست‌بوم گسترده‌تر، نقش دفتر دادستانی صرفاً تعقیب نیست، بلکه هماهنگ‌سازی پاسخ‌گویی است.

در نهایت، عدالت کیفری بین‌المللی نه صرفاً بر متون حقوقی، بلکه بر داوری‌های راهبردی‌ای استوار است که تعیین می‌کنند قانون چه زمانی، کجا و علیه چه کسانی اجرا شود. دفتر دادستانی در مرکز این فرایند قرار دارد. راهبردهای آن میراث دیوان را شکل می‌دهند، بر تحول حقوق بین‌الملل اثر می‌گذارند و تعیین می‌کنند که آیا وعده پایان دادن به بی‌کیفرمانی محقق می‌شود یا صرفاً در سطح آرمان باقی می‌ماند. از این‌رو، فهم عمیق راهبرد دادستانی برای هر

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The International Criminal Court (ICC) represents a unique institutional innovation in global governance, operating within a decentralized legal order marked by fragmented political authority, limited enforcement capacity, and structural dependence on state cooperation. Unlike domestic criminal justice systems, where prosecutorial activity occurs within a coherent sovereign framework supported by law enforcement institutions, the Office of the Prosecutor (OTP) at the ICC functions in an environment characterized by jurisdictional plurality, uneven political support, and operational uncertainty. States that have ratified the Rome Statute have accepted the Court as a complementary mechanism to their domestic criminal justice systems, thereby recognizing both its supervisory and residual enforcement role in prosecuting international crimes (Kafaeifar et al., 2023; Momeni & Yousefi, 2020; Varvaei et al., 2020). However, the absence of centralized coercive enforcement mechanisms means that prosecutorial decisions at the ICC cannot be understood merely as the application of legal norms; rather, they constitute strategic judgments that integrate legal reasoning with political feasibility, institutional constraints, and normative objectives. The Rome Statute provides the legal basis for prosecutorial action, including the requirement that cases be admissible only when domestic jurisdictions are unwilling or unable to prosecute genuinely, as reflected in complementarity provisions that govern admissibility determinations (Rezaei & Shakeri, 2018). Yet the operationalization of these provisions inevitably requires interpretive discretion, particularly when evaluating ambiguous legal

ارزیابی جدی از عملکرد گذشته و ظرفیت آینده دیوان کیفری

بین‌المللی امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

مشارکت نویسندگان

criteria such as gravity, interests of justice, and jurisdictional thresholds. This structural design reflects a deliberate recognition that international criminal prosecution cannot rely solely on mechanistic legal application but must instead incorporate evaluative judgments that reconcile legal ideals with political realities. Consequently, prosecutorial discretion emerges not merely as a procedural feature but as a foundational mechanism through which international criminal law is operationalized and given practical meaning within a decentralized global system.

At the core of prosecutorial strategy lies the discretionary authority vested in the Prosecutor by the Rome Statute, which enables the initiation of investigations through state referrals, Security Council referrals, or proprio motu action based on independent analysis of available information (Varvaei et al., 2020). This discretionary authority reflects the structural reality that international criminal justice must operate in a politically heterogeneous environment where enforcement depends heavily on voluntary cooperation by sovereign states. The Security Council's referral power further illustrates the inherently political dimension of international criminal prosecution, as its decisions are shaped not only by legal criteria but also by geopolitical considerations, including veto power and strategic interests of permanent members (Mir Mohammad Sadeghi & Rahmati, 2018). Such structural conditions mean that prosecutorial decision-making necessarily involves strategic prioritization rather than comprehensive enforcement. The Prosecutor must evaluate legal admissibility alongside practical feasibility, including the likelihood of securing arrests, obtaining evidence, and ensuring witness protection. These

determinations require evaluative judgments that extend beyond formal legal criteria into the domain of institutional strategy. The discretionary nature of prosecutorial authority, while necessary for effective operation in a decentralized system, also introduces legitimacy risks, as selective prosecution may generate perceptions of bias or politicization. This tension underscores the importance of maintaining transparency, coherence, and normative justification in prosecutorial decision-making to ensure that strategic discretion enhances rather than undermines the legitimacy of international criminal justice (Kreß, 2000). In this sense, prosecutorial discretion functions not only as an operational necessity but also as a normative mechanism that shapes the development and credibility of international criminal law.

The strategic nature of prosecutorial decision-making is further shaped by structural constraints, particularly resource limitations and reliance on state cooperation, which make selectivity an unavoidable feature of international criminal prosecution. The ICC's jurisdiction theoretically extends to the most serious crimes of international concern worldwide, yet its institutional capacity is limited by financial constraints, personnel shortages, and operational challenges. These limitations necessitate strategic prioritization, forcing the Prosecutor to select specific situations, cases, and individuals for investigation and prosecution while leaving many potential cases unaddressed. This selectivity has profound normative implications, as it determines which forms of victimization are formally recognized and which remain outside the reach of international criminal justice. In addition, the Court's dependence on state cooperation for arrests, evidence collection, and witness protection introduces a critical strategic dimension to prosecutorial decision-making.

Without its own enforcement apparatus, the ICC must rely on voluntary compliance by states, making prosecutorial effectiveness contingent upon political will and diplomatic engagement (Kleffner, 2008). This structural dependence transforms prosecution into a strategic process that integrates legal evaluation with diplomatic and operational considerations. The Prosecutor must anticipate political resistance, evaluate the feasibility of enforcement actions, and design prosecutorial strategies that maximize the likelihood of successful outcomes while preserving the Court's institutional credibility. Consequently, prosecutorial strategy serves as a mechanism for managing the structural asymmetry between the Court's expansive mandate and its limited enforcement capacity. One of the most significant strategic principles guiding prosecutorial decision-making is the focus on individuals who bear the greatest responsibility for international crimes. This approach reflects both normative and practical considerations. From a normative perspective, prosecuting senior political and military leaders reinforces the principle that international criminal law targets those who design and direct systems of mass violence rather than merely punishing low-level perpetrators. This focus emphasizes accountability at the highest levels of authority and affirms the principle that leadership responsibility is central to international criminal justice (Stahn, 2012). From a practical standpoint, concentrating prosecutorial resources on a limited number of high-level suspects enhances efficiency and maximizes the symbolic and deterrent impact of prosecutions. At the same time, prosecutorial decisions must also consider the gravity of crimes, which functions not only as a legal admissibility criterion but also as a strategic prioritization mechanism. Determining the gravity of crimes requires qualitative and contextual evaluation, including assessment of

scale, severity, and impact on affected communities. These determinations inherently involve normative judgments about the relative seriousness of different forms of harm, thereby contributing to the construction of normative hierarchies within international criminal law (Mullins & Rothe, 2010). Complementarity further expands the strategic scope of prosecutorial action by enabling the ICC to encourage domestic prosecutions rather than intervening directly in all cases. This strategy enhances the Court's systemic impact by promoting accountability at the national level while preserving institutional resources. However, complementarity must be applied carefully to ensure that domestic proceedings are genuine rather than serving as mechanisms to shield perpetrators from accountability. These strategic principles illustrate how prosecutorial decision-making shapes both the operational functioning and normative evolution of international criminal justice. Strategic considerations also permeate every stage of the prosecutorial cycle, from preliminary examination to case selection, trial presentation, and post-trial evaluation. Preliminary examinations serve as gatekeeping mechanisms that determine whether alleged crimes fall within the Court's jurisdiction and meet admissibility criteria. These examinations involve not only legal analysis but also strategic evaluation of feasibility, political context, and resource allocation. Decisions to initiate investigations represent significant institutional commitments, requiring careful assessment of evidentiary availability, enforcement prospects, and long-term prosecutorial viability (Robinson, 2011; Stahn, 2008). During investigations, prosecutorial strategy focuses on constructing legally sustainable narratives that transform complex patterns of mass violence into prosecutable cases supported by credible evidence. This process involves

selecting representative incidents, identifying appropriate modes of liability, and prioritizing evidentiary sources capable of supporting convictions beyond reasonable doubt. Charging decisions further shape the legal and historical narrative of international crimes by determining which acts and perpetrators are formally recognized within judicial proceedings (Pampalk & Knust, 2010). Judicial oversight during confirmation of charges introduces an additional layer of strategic interaction between prosecutorial discretion and judicial review, ensuring that prosecutorial strategies meet legal standards while preserving institutional independence (Stahn, 2009). Trial proceedings require careful presentation of evidence and coherent narrative construction to achieve persuasive and legally sound outcomes. Appeals and post-trial decisions contribute to institutional learning and doctrinal development, enabling the Prosecutor to refine future strategies based on past experiences (Stahn, 2011). Throughout this cycle, prosecutorial strategy serves as the connective framework linking legal authority, operational feasibility, and normative objectives, ensuring coherence and effectiveness in international criminal prosecution (Stegmiller, 2011). Ultimately, prosecutorial strategy at the International Criminal Court constitutes the central mechanism through which international criminal law is implemented, interpreted, and given practical effect. The Court's decentralized institutional structure, reliance on state cooperation, and limited enforcement capacity make strategic decision-making essential for achieving accountability. Through selective prosecution, prioritization of high-level perpetrators, and integration of complementarity principles, prosecutorial strategy shapes both the operational functioning and normative evolution of international criminal justice. By transforming legal norms into actionable prosecutorial

decisions, the Office of the Prosecutor defines the scope, meaning, and impact of international criminal law in practice. The effectiveness and legitimacy of the ICC therefore depend not solely on the formal existence of legal rules but on the coherence, transparency, and rationality of prosecutorial strategy. As a result, prosecutorial strategy emerges not merely as an administrative function but as the normative engine of international criminal justice, determining whether the promise of ending impunity is realized in practice or remains an aspirational ideal.

References

- Kafaeifar, M. A., Mohammadi, S. M., & Mashhadi, A. (2023). The legislative aspect of customary international law in the jurisprudence of the International Criminal Court (Case Study: The Abd-Al-Rahman 'Kushayb' Case in the Situation in Darfur). *Studies in Economic Jurisprudence*, 5(2).
- Kleffner, J. (2008). *Complementarity in the Rome Statute and National Criminal Jurisdictions*. Oxford University Press.
- Kreß, K. (2000). Völkerstrafrecht in Deutschland. *Neue Zeitschrift für Strafrecht*(12), 617-626.
- Mir Mohammad Sadeghi, H., & Rahmati, A. (2018). The relationship and coexistence of hybrid (internationalized) courts with the International Criminal Court and national courts. *Criminal law doctrines*(15).
- Momeni, M., & Yousefi, S. (2020). Mechanisms and instances of amendment in the Statute of the International Criminal Court (ICC). *Political and International Research*(42).
- Mullins, C., & Rothe, D. (2010). Ability of the International Criminal Court to Deter Violations of International Criminal Law. *international criminal law review*, 10(5), 771-786.
- Pampalk, M., & Knust, N. (2010). Transitional Justice und Positive Komplementarität. *Zeitschrift für Internationale Strafrechtsdogmatik*(11), 669-675.
- Rezaei, G., & Shakeri, Y. (2018). Restorative justice in the legal system of Iran and the International Criminal Court. *Legal Civilization*(1).
- Robinson, D. (2011). The Controversy over Territorial State Referrals and Reflections on ICL Disclosure. *Journal of International Criminal Justice*, 9(2), 355-384.
- Schabas, W. (2010). *The International Criminal Court: A Commentary on the Rome Statute*. Oxford University Press.
- <https://doi.org/10.1093/law/9780199560738.01.0001>
- Stahn, C. (2008). Supplementary Qualification: A Tale of Two Concepts. *Criminal Law Forum*, 19(1), 87-113.
- Stahn, C. (2009). Judicial review of prosecutorial discretion: The Emerging Practice of the International Criminal Court. In C. Stahn & G. Sluiter (Eds.), *The Emerging Practice of the International Criminal Court* (pp. 247-279). Brill | Nijhoff. <https://doi.org/10.1163/ej.9789004166554.i-774.85>
- Stahn, C. (2011). *The Law and Practice of the International Criminal Court*. Oxford University Press.
- Stahn, C. (2012). Libya, the International Criminal Court and Complementary Jurisdiction: A Simulation of Complementarity in Action. *Journal of International Criminal Justice*, 10(2), 325-349. <https://doi.org/10.1093/jicj/mqs030>
- Stegmiller, I. (2011). *The Pre-Investigation Stage of the ICC: Criteria for Situation Selection* (Vol. 8). Duncker & Humblot. <https://doi.org/10.3790/978-3-428-53350-3>
- Varvaei, A., Karbasforoush, Q., & Tavasolizadeh, T. (2020). The rights of the victim from the perspective of fair trial and ethics in criminal procedure and the Statute of the International Criminal Court. *Ethics in Science and Technology*, 15(3).